

جغرافیای تاریخی سمرقند

ابوطالب میرعابدینی

چکیده:

بازشناسی هویت فرهنگی، دینی و ملی، از مهم‌ترین مسائلی است که می‌تواند در گذر زمان، اندیشه‌های نسل جدید را با نسل‌های پیشین مرتبط سازد و آنان را به خویشن‌یابی و خودشناسی تشویق نماید. جغرافیا، سرزمین و تاریخ، از جمله عواملی هستند که در تاروپود هویت فرهنگی یک ملت یا قوم نقش مؤثری را ایفا می‌نمایند. در این مقاله، سعی شده است تا شهر سمرقند، به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین شهرهای حوزه تمدن ایرانی، از منظر پیشینه تاریخی و موقعیت جغرافیایی، مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: ابومسلم، اسطوره، زبان فارسی، سامانیان، سغدی، سمرقند،

صفاریان، غزنوی، مدائن، مسیحیت، مغول

مقدمه

پژوهش در جغرافیای تاریخی و شناخت مکان‌ها (1)، رودها (2) و شخصیت‌ها (3) از دیدگاه زبان‌شناسی، روش جدیدی است که به کشف بسیاری از ناشناخته‌ها کمک می‌کند. (4) نگارش تاریخ‌های محلی و تذکره‌نویسی و یا فرهنگ جغرافیایی، در تمدن و فرهنگ ایران و اسلام سابقه‌ای طولانی دارد، در این مقاله، به سرگذشت شهر باستانی سمرقند واقع در ایالت "سغد" خواهیم پرداخت. سغد، گل سرسبد شهرهای خراسان بزرگ، از بهشت‌های چهارگانه روی زمین، با بهارهای زیبا است. سنگریزه‌ها و خاک آن آمیخته به مُشک و آب آن به شراب سکرآور، وصف شده است. بر سر این شهر، آن آمد که بر مردم متمدن آسیا گذشت. هر گوشه از زمین این شهر، شادی‌ها و فریادها و جنگ‌ها و ستیزهای بسیاری را به یاد دارد؛ ولی هم چون تمام کهن‌سالان تاریخ، با تکیه به تجربه‌های خویش، سربلند ایستاده است و به فرداها می‌نگرد.

نام‌شناسی سمرقند

واژه سمرقند که در زبان پهلوی سَمَرکَند و معرّب آن سمرقند است، در زبان سغدی، به معنای "شهر گنج" آمده است. به نظر می‌رسد که آریائیان در سغد، مجذوب طلای رود زرافشان ورود سمرقند شده باشند که نامش به معنای "رود زرپراکن" آمده است. عنوان "شهر گنج"، بدین جهت به سمرقند داده شده و به یونانی مَر کنده گفته شده است.

جزء نخست "مره" یا "سَمَره"، مطابق است با "اَشْمَر" یا "هَمَر" پهلوی که به معنای شمردن و حساب کردن است. خزانه پادشاه، شمار یا اَشمار نامیده می‌شد

و اطلاق چنین نامی بر مرکز سغد، از ریگ‌های زرخیز زرافشان عهد هخامنشیان خبر می‌دهد. برخی سغدیان، هنوز هم در این دوران، زندگی خود را از شستن ریگ‌های ساحل رودهای زر می‌گذرانند. این امر نشان می‌دهد که در دوره باستان در آن‌جا زر فراوان بوده است و بومیان ناگزیر بودند زر را با کالاهایی که نمایندگان خزانه‌داری به آنها می‌فروختند، مبادله کنند. ولی متون کهن یونانی نشان نمی‌دهد که آیا در "اَشْمَر کند" مرکز سوداگری وجود داشته یا خیر؟

با این همه، سوداگران سغد در قرون پنجم و ششم میلادی، به‌عنوان خبره‌ترین سوداگران جاده ابریشم معروف می‌باشند و زبانشان، زبان بازرگانی رایج در این جاده می‌گردد و نسطوریان، آن زبان را مانند مانویان در چین آموختند. (5)

جزء دوم، از پارسی باستان "کنتا" و در سغدی "کنپ"، مشتق از کندن است. کند در زبان مردم ماوراءالنهر (فرارود)، به معنی شهر، ده و یا قریه است. همین واژه، با واو تصغیر (کندو) به معنای خانه زنبور است. بعضی معنی ترکیبی آن را، "ده سمر" می‌دانند و گویند نام پادشاهی از ترکان بود. کند را به ترکی ده گویند؛ این ده را او بنا کرده بود و به تدریج شهر شد. (6) و به تازی، آن‌را، سمران می‌خوانند. ابوالحسن خوارزمی در این باره می‌گوید:

«سمرقند بر فتح اول و دوم، که آن را به تازی سمران گویند، شهر معروفی از قَصَبَه سغد است. به گفته ازهری، آن را سمر ابوکر ب بنا کرد و شهر "سمر کنت" نامیده شد. عرب‌ها شخصی از ملوک یمن به نام سمر را فاتح این شهر می‌دانستند و چون وی پس از تصرف شهر آن را ویران کرد؛ آن را سمرکند به معنی ویران شده نامیدند.»

حمدالله مستوفی نیز در کتاب نزهة القلوب اشاره می‌کند:

«بعد از اسکندر، به عهد ملوک الطوائف، سمر نامی از نسل تبع، به علت خصومتی که با اهل این دیار افتادش، آن شهر را ویران کرد.»
(7)

تحقیقی که دکتر عبدالاحد عبدالنبی اف درباره پنجک انجام داده است، به ریشه‌شناسی جزء دوم این نام کمک می‌کند. پنجکنت، که صحیحش پنجکند و به تعبیر عام، پنجیکت و پنجکت است، یکی از شهرهای باستانی جهان و در کنار سمرقند، در جنوب رود زرافشان است. این شهر، در قدیم مرکز روستاهای سغد سمرقند بود. به زبان سغدی، پنج کند و پنج کت به معنای پنج شهر تلفظ شده است. کت در سغدی، به معنی خانه و شهر آمده است. خاورشناس دیگری چون باگالیوف، پنج کت را پنج شهر یا شهر پنج معنی کرده است و کت و کند به معنی کندن و کافتن بوده است. در زبان خوارزمی نیز کت معنی شهر داشته و در زبان یغناپی، کنت به معنی ده است و کنت، ترکی شده کنت و کند است. (8)

سمرقند را در زبان چینی کانگ گویند. در زمان هوان در سال 630 میلادی شهری، به نام کانک یا کانغ کومند در محل سمرقند فعلی وجود داشته که با نام سا- مو - کیان چینی مشابه است. ساموکیان نیز از نظر زبان‌شناسی با سمرقند یکی است و هوان در سال 630 م، ساموکیان را دیده و از آن سخن گفته و سغدی‌ها را اقوام "هور" نامیده است. (9)

سمرقند در اسطوره و داستان

در کتاب وندیداد، فرگرد اول آمده است که سرزمین ایران واقع در شمال و مشرق ایران باستان یا ایرانویچ سغد یا سغدیان است:

«شهرستان سمرقند را کاووس پسر قباد پی افکند. سیاوش پسر کاووس به فرجام رسانید، کیخسرو پسر سیاوش آنجا زاده شد و آتش ورجاوند و رهراں بدانجای نشست. پس زردشت دین آورد. از فرمان گشتاسب شاه، 1200 فرگرد به دین دبیره به تخته‌های زرین کند و نوشت و به گنج (خزانه) آن آتش نهاد، و پس، اسکندر گجستک سوخت و اندر دریا افکند.» (10)

نشانه‌هایی که در کتیبه‌ها و آثار باستانی سمرقند آمده است، حکایت از کهن‌سالی آن دارد. جلوه‌های اسطوره‌ای این شهر، با توجه به نقاشی‌های به دست آمده از پرستشگاه شماره یک و دو پنجیکنت سغد سمرقند و افسانه‌های دیگر، نشانی از قوم کهن آریایی می‌دهد که در برخورد با فرهنگ‌های گوناگون، تغییرات مختلفی پیدا کرده است. (11) نوشته‌اند که شمیرغش، از پادشاهان حمیری، سراسر ایران را تسخیر کرد، از جیحون گذشت و سغد و سمرقند را فتح و تبع‌الاقراں سمرقند را بنا نمود. برخی از این شاهان، آتش‌پرستی پیش گرفته بودند که نشانه روابط و علایق ایرانیان با اقوام دیگر است که قبل از ساسانیان با ایران پیوستگی داشته‌اند. (12)

«گویند در زمان گشتاسب، سمربن افریقیس بن ابرهه، به سمرقند رفت و دیوار سغد و آن مکان را ویران کرد و آن را شمرکند گفتند و اکنون سمرقند کرده‌اند و به زبان حمیری، بر بنایی در سمرقند نوشته‌ای یافتند که این بنا "شمرکرد" خداوند خویش آفتاب را و اسفندیار سدی کرد بر اثر ترکان از بیست فرسنگی سمرقند و آب سلسله عظیم آهنین ساخت تا گذار ترکان نیفتد و هرکجا بُتخانه‌ها

یافت، همه خراب کرد و به جای آن آتشگاهها برآورد.» (13)

و یا در جایی دیگر آمده است:

«چون کاووس به پادشاهی نشست و هفت کشور بگرفت و هفت

شهر بنا کرد و سمرقند را او بساخت.» (14)

همچنین آمده است که اسکندر که سفارش‌های دادار را درباره آتشکده‌ها به کار بست، آتشگاهها را ویران کرد و نوشته‌های زرنوشته را بسوزانید، در خراسان شهرهای سمرقند و هرات را پی افکند. (15)

در ایام قدیم، در زمین سمرقند قلعه عظیمی ساخته بودند که با ورود جهان پهلوان گرشاسب، به واسطه زلزله خراب شد. حمدالله مستوفی گوید:

«... فتاد و گنجی پیدا شد. گرشاسب با آن گنج آن قلعه را آبادان

گردانید، بعد از مدتی باز خراب شد. گشتاسب بن لهراسب کیانی

تجدید عمارتش کرد و آن حلقه را حصن حصین و خندق عظیم

ساخت، دیواری مابین صحاری آن دیار و ترکستان میانجی ایران و

توران برآورد. طولش بیست فرسنگ و اسکندر روی در آن عرصه

شهری بزرگ برآورد و دورش دوازده هزار گام بود.» (16)

در دایرةالمعارف اسلامی روایتی است از استرابو که می‌گوید نه تنها اسکندر بانی شهر سمرقند نبود؛ بلکه این شهر را که قبل از او از شهرهای آباد بوده است، نابود ساخت. دیاکونوف نیز در تأیید آن آورده است که هنگامی که اسکندر در سغد می‌جنگید (برقند - مرکند - سمرقند) پایتخت سغدیان را تصرف کرد و در آنجا ساخلویی ساخت. تجمل، شکوه و جلال اسکندر در شرق مقدونیان را آزرده کرد و نارضایتی عمومی نیز در میان این مناطق بالا گرفت و قیام مردم سمرقند در

328 ق. م، بعد از قیام مردم بلخ، نشان این نارضایتی‌ها دارد. (17)

اسکندر در حمله سغد و سمرقند در اوایل بهار 329 ق. م با مقاومت مردم ماوراءالنهر روبرو شد. در آن زمان، "بس" یا "بسوس" سمرقند را اداره می‌کرد. وی با هشت هزار نیروی مسلح عقب‌نشینی کرد و آذوقه‌ها را سوزاند. او خود را اردشیر چهارم می‌نامید. (18) بعد از وی، سبی تامن رهبری سغدیان را پذیرفت. بعد از او اکسپارت و خورین رهبری سمرقند را به‌عهده گرفتند ولی موفق نشدند. در سال 323 ق. م حکومت سمرقند به دست سلوکی‌ها افتاد و دیودوش اعلام استقلال کرده و مملکتی مرکب از سمرقند و بلخ تشکیل داد. (19)

بعدها، کوشانیان، سمرقند را در اختیار داشتند و شاپور اول ساسانی از آغاز تلاش نمود تا آنها را زیر نفوذ خویش درآورد. در کتیبه‌ای طولانی در دیوار آتشگاه نقش رستم، اشاره به این دارد که سپاهیان او از هندوکش گذشته و بلخ را تسخیر کردند، از جیحون گذشته به سمرقند و چاچ درآمدند و سلسله کوشان را که کانشیکای کبیر تأسیس کرده بود، منقرض ساختند. سلسله‌های دیگری که بعدها در سمرقند حاکم بودند، سلطنت ایران را به رسمیت می‌شمردند.

از زمان فیروز اول، ممالکی که در مشرق فرارودان قرار داشتند، از تسلط ساسانی بیرون آمدند. در این ایام، سمرقند را طرخان شاه اداره می‌کرد. (20) در قرن هشتم ق. م، در سمرقند نسخه‌ای از اوستا به دست آمد که در آن نوشته بود. اسفندیار شهری ساخت به نام نوارزک که بعضی آن را نویده می‌گفتند؛ شهری بود که بر سر راه بلخ و سمرقند قرار داشت. (21)

سمرقند اسلامی

بعد از اسلام سمرقند چهره خاصی یافت. سلمان از پیغمبر (ص) دو حدیث نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود:

«به زمین مشرق بقعه‌ای است که آن را خراسان گویند. از این خراسان روز قیامت سه شهر به یاقوت سرخ و مرجان آراسته بیارند و نوری از ایشان برمی‌آید. گرداگرد این شهرها فرشتگان بسیار باشند و تسیح و تحمید و تکبیر می‌آرند. بر شهری از این شهرها، هفتاد هزار عَلم بود. در زیر هر عَلمی هفتاد هزار شهید... نام یکی از این شهرها به تازی قاسمیه و به پارسی بیشکرد. شهر دوم را به تازی سمران خوانند و به پارسی سمرقند و شهر سوم را به تازی فاخره خوانند و به فارسی بخارا...» (22)

خدیفه یمانی از پیغمبر (ص) حدیثی روایت می‌کند که: "قال رسول الله (ص): ستفتح مدینه بخراسان خلف نهر یقال له جیحون یسمى بخارا محفوفة بالرحمة محفوفة بالملائكة منصور اهلها النائم فیها علی الفراش کالشاهر فی سبیل الله بسیفه و خلفها مدینه یقال لها سمرقند فیها عین من عیون الجنة و قبرا من قبور الانبیاء و روضة من ریاض الجنة...» (23)

اهمیت ماوراءالنهر و دو شهر بخارا و سمرقند را در احادیث فوق به خوبی می‌توان دریافت که خود نشانه توجه به دو شهر حاصلخیز خراسان است. با قتل یزدگرد به دست آسیابان مروی و سقوط مداین در سال 651 م (31 ه. ق.)، چندی بعد، خراسان در حکم عبیدالله بن زیاد در آمد. در این زمان، "بخارا خداه"، امیر بخارا در گذشته بود و طغشا، به سرپرستی مادرش خاتون، جانشین امیر شد. خاتون کارگردان مسائل سیاسی بخارا و سمرقند، مصلحت را در صلح با اعراب

می دانست.

بلاذری از قول ابو عبیده می گوید که نخستین لشکرکشی اعراب به آن سوی آمودریا (جیحون)، در زمان عثمان که عبیدالله عمر امیر خراسان بود، انجام گرفت. در منابع چینی هم خبری است که اعراب در سال های 35-40 هجری، ناحیه مایمرغ در جنوب شرقی سمرقند را ویران کردند. (24)

معاویه، عبدالله بن عامر را به امارت بصره منصوب کرد و او نیز قیس بن هشتم سلمی را در سال 41 هجری والی خراسان گردانید. وی تا بلخ پیش آمد. یزید بن معاویه، سلم بن زیاد را در سال 61 هجری امارت خراسان داد. سلم با 6 هزار از مردم کوفه که خود برگزیده بود، از جیحون گذشت و زن خویش ام محمد، دختر عبدالله بن عثمان ابی العاص را نیز همراه داشت. او نخستین زن عرب بود که از جیحون گذشت و به سمرقند رسید. زن سلم از زن امیر سغد زیور بسیار عاریت گرفت و آنها را پس نداد. طبری گوید از جمله زیورها، تاجی زیبا و گرانبها بود. (25)

مهم ترین هجوم تازیان به سمرقند، به وسیله سعید بن عثمان بود که بجای عبیدالله به امیری خراسان درآمد. وی از تابعین بود که بخارا و سمرقند را فتح کرد. وی وقتی به سمرقند رسید سوگند یاد کرد که از آنجا برنخیزد تا شهر را بگشاید. سمرقندیان سخت دفاع کردند. در این جنگ چشم سعید آسیب دید. سمرقندیان در برابر پرداخت 700 هزار درهم، صلح را پذیرفتند، مشروط بر اینکه جمعی از بزرگ زادگان را به گروگان به سعید دهند. او به قولی 60 یا 80 دهقان زاده را به گروگان گرفت. خاتون که مورد علاقه سعید بود، آزادی آنها را طلب کرد و سعید نپذیرفت، آنها را به مدینه برد و کلاه و کمر آنها را گرفت و لباس پشمین به آنها

پوشانید وی آنها را به بیگاری گرفت و عاقبت به دست اسرای ایرانی کشته شد. (26)
گویند سعید شیفته جمال خاتون بخارا و سمرقند بود. مردم بخارا و سمرقند
سرودهای فراوانی در عشق سعید و خاتون دارند. (27)

قیام مردم سمرقند پیوسته ادامه داشت و اعراب به نتیجه نرسیده بودند. تا اینکه
نوبت به قتیبه بن مسلم باهلی رسید. (28) در سال 86 ه. که حجاج بن یوسف امیر
خراسان بود، به سمرقند تاخت. او مانند حجاج ثقفی، بیرحم بود و مدت‌ها شهر
سمرقند را در حصار گرفت تا با سیاستی که به افسانه می‌ماند، شهر سمرقند را
گشود. سیاست قتیبه، افسانه هومیروس و شهر تروا را بخاطر می‌آورد. یکی از
دهقانان سمرقند به او پیغام می‌دهد که اگر همه عمر پشت درب این شهر بمانی،
نمی‌توانی آن را بگشایی. در کتاب‌های ما آمده است کسی می‌تواند شهر را بگشاید
که نامش پالان باشد. با شنیدن این پیام، تکبیر از سپاه عرب برآمد... چون قتیبه به
معنی پالان شتر است. او پیام می‌دهد که به شهر نخواهم آمد و فقط صندوق‌هایی را
به امانت می‌سپارم و می‌روم، ولی در هر صندوق، یک سپاهی شمشیرزن پنهان کرد
تا شبانه شهر را بگشایند. دهقان بی‌خبر از نیرنگ قتیبه، امانت‌ها را می‌پذیرد و
سربازان نیز نیمه شب صندوق‌ها را باز می‌کنند و دروازه را به روی قتیبه
می‌گشایند. (29)

گویند چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت نشست، مردم سمرقند از شکستن
پیمان نامه‌ای که در عهد سعید عثمان بسته بودند، شکایت کردند و از ستم قتیبه
نالیدند. کار به قاضی سپرده شد. قاضی به نبرد یک عرب و یک سمرقندی بر
دروازه شهر سمرقند رأی داد. و بنا شد که اگر سمرقندی فایق آید، عهدنامه برقرار
گردد و اگر عرب پیروز شود، عهدنامه تازه ببندند. زندگی بعد از آن، بر سر مردم

سمرقند سخت شد و قتیبه سمرقند را فتح کرد. او مساجد زیادی ساخت و فرزند خود عبدالله را حکومت سمرقند داد و خود به مرو رفت. به نوشته طبری "طرخان" با قتیبه صلح کرد و هدایای فراوان به وی داد. ولی طرخان مورد خشم مردم قرار گرفت و از امیری خلع شد. به جای او احشید غورک که به چینی او را او - لی - کیا می گفتند، جانشین وی گردید. قتیبه وی را در سال 93 هجری مجبور به تسلیم کرد، ولی او را بخشید و مجدداً شاه سمرقند نمود. بدین ترتیب، سمرقند و بخارا در اختیار اعراب قرار گرفت. و بالاخره آنکه، سال 130 هجری که ابومسلم بر سراسر خراسان غلبه کرد، سباع بن نعمان ازدی را به حکومت سمرقند منصوب نمود. (30)

قیام ابومسلم

بیداد مروانیان در خراسان آشفتگی پدید آورده بود. ستمکاری عرب‌ها و گریز از باورهای اسلامی که مردم بدان دل بسته بودند. موجی از ناامیدی و خشم را به وجود آورده بود. دیدار نجبای آل عباس با ابومسلم در زندان کوفه و فرستادن او به خراسان، آتشی بود که برافروخته شد و بساط بنی‌امیه را درنوردید. ایرانیان در خراسان با شعار لباس سیاه (سیاه جامگان)، مخالفت خود را آشکار کردند. به قول مدائنی، جامه از بهر آن سیاه کردند که در عزای زید بن علی و پسرش یحیی بودند. یحیی بن زید علوی، در خراسان خروج کرده بود و جسدش تا زمان قیام ابومسلم بر سر دار بود. ابومسلم، سردار سیاه جامگان خراسان بود و قدرت او حد و اندازه نداشت. او به شهر سمرقند توجه خاص داشت. به گفته نسعی:

«ابومسلم در سال 135 هجری دروازه‌ها، کنگره‌ها و برج‌های

نگهبانی بلندی در سمرقند ساخت. طول حصار سمرقند 7/5 فرسخ

بود. ابومسلم آن را به 360 بخش تقسیم کرد و در هر 200 گز، یک برج ساخت. شمار برج‌ها به 450 می‌رسید و ارتفاع حصار نیز چهارگز بود. برج‌هایی که به برج عیاران معروف بود، (31) نهضت عیاران در سمرقند، تا قرن‌های بعد نیز ادامه داشت. در سال‌های 306 و 308 هجری، سکه‌هایی به نام میکائیل بن جعفر در سمرقند و چاچ ضرب شد که می‌باید به نهضت عیاران مربوط باشد. (32) بعد از ابومسلم، قیام اسحاق ترک که گویند از نسل زید بن علی بود و قیام ابن مقفع که به سپیدجامگان معروفند، در ماوراءالنهر و سمرقند قابل توجه است.

صفاریان و سامانیان در سمرقند

هارون الرشید، در سال 189 هجری، علی بن عیسی بن ماهان را به حکومت خراسان برگزید و علی رافع بن لیث را به حکومت سمرقند فرستاد. وی پس از یک سال، به سرکشی سمرقند رفت و چون رافع مال خراج و عشور را پرداخت نکرده بود و از اطاعت خلیفه بیرون شده بود، مردم بخارا و سمرقند در برابر عباسیان از رافع پشتیبانی کردند. هارون، هرثمه را که امیر خراسان بود، به دفع او فرستاد. ولی رافع، هرثمه را از خراسان براند. هارون خشمگین شد و خود به خراسان آمد و در طوس در گذشت. هرثمه بار دیگر سمرقند را محاصره کرد و آن را گشود. رافع امان خواست، امان یافت؛ ولی در سال 195 هجری کشته شد.

مأمون در سال 202 هجری غسان بن عباد را امارت خراسان داد و بنا به سفارش او، لیث بن سعد را از سمرقند عزل کرد و نوح بن اسد را به جای وی به سال 206 هجری حکومت داد. (33) چون هرثمه در کار رافع عاجز شده بود، مأمون به

فرزندان اسد دستور داد تا وی را مدد کنند، یاری آنها، سبب شد که صلح برقرار شود. وقتی طاهر بن حسین، امیر خراسان شد، نوح بن اسد را که بزرگتر بود، خلعت داد و وی هنگامی که در سمرقند بود، درگذشت.

عمرولیت در چهارشنبه دهم جمادی‌الاول سال 288 هجری گرفتار سپاه سامانی شد. او را به نزد اسماعیل به شهر سمرقند آوردند و با حرمت با وی رفتار کردند. انگشتی گرانبها با یاقوت سرخ را که در اسارت از دست داده بود، به وی بازگرداندند؛ ولی معتضد، عید بن الفتح را با عمرو و تاج و لوا، نزد اسماعیل فرستاد و اسماعیل عمرو را تسلیم کرد و او را در سال 288 هجری کشتند. (34) بیشتر مورخان برآنند که سامان دهقان بود و سامانی نام‌دهی از نواحی سمرقند محسوب می‌شد. سمرقند پیوسته محل درگیری خاندان آل سامان بود. شورش اسحاق بن احمد در سمرقند در زمان اسماعیل و در بند کردن اسحق و سپردن سمرقند به نصر، از جمله درگیری‌های سامانیان بود. اسد سامانی در سال 118 هجری، پایتخت خود را به بلخ آورد و مردم سمرقند نیز شورش کردند. چراکه اسد به فکر افتاده بود که سدی ایجاد کند و آب را از سمرقند برگرداند. در همین زمان، ترکان نیز به فکر محاصره سمرقند بودند. (35)

رونق کار سامانیان در زمان مأمون، به دنبال جنگ با هرثمه در فتح سمرقند آغاز شد. در سال 275 هجری اسماعیل به بهانه اینکه نصر پول‌های خزانه سمرقند را نفرستاده است، با وی درافتاد و در نبرد پیروز شد و نصر را با احترام به سمرقند فرستاد. تلاش اسماعیل در رفع مزاحمت بادیه‌نشینان از سمرقند و بخارا، سبب شد که همه ماوراءالنهر در اختیار اسماعیل سامانی افتد و رونق تازه‌ای یابد و بخارا مرکز سامانیان گردد. رودکی می‌گوید:

امروز بهرحالی بغداد بخارا است کجا میرخراسان است، پیروزی آنجاست (36) در دوره سامانی، شهرهای سمرقند و بخارا و مرو مرکز علم و ادب و فرهنگ شدند.

سمرقند در دوره غزنوی

سمرقند و بخارا در روزگار سامانی خاصه اسماعیل از رونق خاصی برخوردار بود و شهر دین و علم به شمار می آمد. دولت سامانی، سومین دولت مقتدر و ظاهراً "موروثی" ایرانی دوره اسلامی است که پهنه ماوراءالنهر تا حدود ری را در اختیار داشت. اما اختلاف میان سامانیان سبب شد که نوح بن منصور در سال 384 هجری از سبکتکین امیر غزنه، یاری بخواهد و سیمجوریان و ابوالحسن فائق را که در خراسان خروج کرده بودند، از آن سامان بیرون راند. او، محمود پسر سبکتکین را با لقب سیفالدوله به امارت خراسان گماشت.

در دوره حکومت سامانیان، امرای چغانیان و خوارزمشاهیان، آل عراق و مأمونیه و خاندان سیمجوری، در پناه آنان به سر می بردند و فضایی به وجود آمده بود که فصل جدیدی در ماوراءالنهر می گشود. ولی به دلایل سیاسی، دولت های قراختانیان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان تشکیل شد و مرحله نوینی در سیر تکاملی جامعه ماوراءالنهر و خراسان به وجود آورد که باعث استواری سیادت سیاسی بزرگان صحرائشین و لشکری ترک و استقرار شیوه اقطاع و تضعیف دولت مرکزی گردید و به تدریج دهقانان ایرانی، از میان رفتند و جای خود را به بزرگان لشکری و صحرائشین ترک دادند. پایه اتکای آنها، زمین داری مشروط به رسم اقطاع بوده است که در دوره سامانی وجود داشت و در دوره قراختانیان و سلجوقی توسعه یافت. (37)

با رونق کار غزنویان، بغراخان با لقب بغاتکین، پسر دوم قدرخان، در سمرقند

قدرت داشت. (38) بعد از فوت نوح بن منصور، بغراخان بر سمرقند مستولی شد. (39)

افتادن بلخ به دست سلجوقیان و قطع کامل نفوذ غزنویان از ماوراءالنهر، در سال 451 هجری در قراردادی که میان داود و سلطان ابراهیم غزنوی بسته شد، عملی گردید. در سکه‌ای که به سال 438 هجری در سمرقند ضرب شده است، نام طمغاج خان ابراهیم در آن دیده می‌شود. با وجودی که در سال 431 هجری شکست مسعود در دندانقان به سلجوقیان قدرت داده بود و آل افراسیاب هم در سال 381 هجری از محمود شکست خورده بودند، غزنویان نتوانستند قدرت خویش را بازسازی کنند. بخارا در سال 389 هجری، به دست ایلک خان نصر، از امیران آل افراسیاب، فتح شد. چندی بعد، محمود غزنوی به ماوراءالنهر آمد و بزرگان ایلک به اطاعت او درآمدند. با روی کار آمدن سلاجقه، این روش ادامه یافت و بعد از ضعف سنجر و غلبه گورخان قراختائی بر ماوراءالنهر، آل افراسیاب با آنان سازش کرد و در همین زمان، خوارزمشاهیان قدرت یافتند و با قتل عثمان حسن در سال 609 - 607 هجری به فرمان سلطان محمد خوارزمشاه، دوره حکومت این سلسله در ماوراءالنهر پایان یافت. (40) طمغاج خان ابراهیم، در سمرقند قدرت داشت و به نفع فرزندش شمس‌الملک از سلطنت کنار رفت، ولی بی‌درنگ شعیت برادر وی عصیان کرد و برخوردی میان آنها در سمرقند پدید آمد که به سود شمس‌الملک پایان یافت. ملک‌شاه تا دروازه سمرقند پیش آمد ولی با وساطت نظام‌الملک، شمس‌الملک از در آشتی درآمد و جنگ پایان یافت.

طمغاج خان در کوی گرجمین یا کرجمن سمرقند، قصری زیبا بنا نهاد تا مانند برج فاروس اسکندر و طاق کسری نوشیروان باشد. پسرش شمس‌الملک نیز رباط

ملک را در سال 470 هجری، نزدیک قریه خرچنگ ساخت و رباط دیگری نیز در محله آق کتل بنا کرد که بر جاده سمرقند و خجند بود. اخباری در دست است که خان در آن محل مدفون شده است. در زمان طمغاج خان عیاران بر دروازه قلعه سمرقند نوشتند: ما همچو پیازیم، هر قدر سر ما را بزیند، بیشتر می‌رویم. طمغاج خان دستور داد بنویسند: من این‌جا همچون باغبانم، هر قدر شما بروید من هم شما را از بیخ می‌کنم.

ملک‌شاه در سال 482 هجری سمرقند را محاصره کرد و پدر یکی از اسیران بخارا که در دروازه‌ای دفاع می‌کرد، به دلایلی سمرقند را در اختیار سلجوقیان گذاشت. (41)

در زمان سنجر، رئیس روحانیان، فقیه و مدرس علوی، اشرف بن محمد سمرقندی، رئیس شهر سمرقند بود. سنجر به بهانه توطئه‌ای که علیه او شده بود، شهر را محاصره کرد. روحانیون و شاهزادگان وساطت کردند و همسرش که دختر ارسلان خان بود، پا در میانی کرد و سبب گردید سنجر از حمله خودداری کند. بالاخره، سمرقند در سال 524 هجری، مسخر گردید و ابوالمظفر طمغاج بغراخان ابراهیم، امیر سمرقند شد تا عاقبت در سال 534 هجری در دشت قطوان، نزدیک سمرقند، سلجوقیان از قراختائیان شکست خوردند و هنوز طمغاج خان در سمرقند حاکم بود که بدست قزلخان، به سال 551 هجری کشته شد.

با روی کار آمدن خوارزمشاهیان، سمرقند رونقی خاص یافت. سلطان محمد که مدتی به قراختائیان خراج می‌داد، در سال 607 هجری نماینده آنها را به رودخانه افکند و سمرقند را گرفت و فرمان داد که استحکامات بیشتری گرداگرد شهر بنا کنند. ولی بعدها با قراردادی که میان ترکان‌خاتون و قراختائیان بسته شد، سلطان

محمد با قبول خراج، از سمرقند بیرون رفت. در سال 609 هجری، مردم سمرقند به فرمان عثمان، خروج کردند و همه خوارزمیان را کشتند. دختر خوارزمشاه در قلعه‌ای متحصن شد و عثمان به سختی از خون وی گذشت. این کشتار آنچنان وحشیانه بود که حافظ می‌گوید:

به خوبان دل مده حافظ بین آن بی‌وفائی‌ها که با خوارزمیان کردند ترکان
سمرقندی

سلطان محمد تصمیم داشت که سمرقندیان را قتل عام کند، ولی ترکان خاتون او را از این کار بازداشت. به قولی، عثمان با شمشیر و کرباسی نزد سلطان محمد رفت، ولی به تقاضای دخترش او را کشتند و سمرقند عملاً پایتخت خوارزمشاه شد. (42)

مغولان در سمرقند

سمرقند، به قول عطاملک جوینی :

«معظم‌ترین بقاع مملکت سلطان به فُسحت رقعہ و خوشترین رباع

به طیب بقعه و منزہ‌ترین بهشت‌های دنیا، با تفاق از جمله جنان اربعه»

ان قبل فی الدنيا تُرى جنة فجنة الدنيا سمرقند

یامن یوازی ارض بلخ بهاہل یستوی الخنطل و القند

هوای او به اعتدال مایل و آب را لطف باد شمال شامل و خاک را

به قوت اطراب خاصیت آتش باده حاصل

ارض حصاها جوهر و تراثها مسک و مالمد فیها قرقف (43)

حمله خانمانسوز مغول، سراسر ماوراءالنهر و خراسان را ویران کرد. آنها

سمرقند را با 110 هزار سپاه مرکب از 60 هزار ترک و 50 هزار تازی و 20 عدد فیل محاصره کردند و نبردهای سختی بین تاتارها و مردم سمرقند درافتاد. چنگیز از استحکامات شهر سمرقند شنیده بود؛ بنابراین، با احتیاط به پیشروی ادامه می‌داد. مردم سمرقند خندق‌ها را پر آب کرده و استحکامات فراوانی برپا نموده بودند. چون به گوش چنگیز این خبر رسید، اندیشید که سال‌ها وقت لازم است تا شهر را بگشاید و چنین صلاح دید که نخست حوالی سمرقند را در اختیار گیرد. او بخارا را فتح کرد و پسرانش کار سایر سرزمین‌ها را تمام کرده و همه برای محاصره شهر سمرقند آمده بودند. تا آنکه قاضی و شیخ‌الاسلام شهر، با قومی از دستاربن‌دان، به نزد چنگیز آمدند و او را از دروازه نمازگار به شهر درآوردند.

مغولان دو روز شهر را غارت کردند و 50 هزار نفر را که از نزدیکان قاضی و شیخ‌الاسلام بودند، در شهر گذاردند و بقیه را از شهر بردند و به اسارت گرفتند. مسجد جامع شهر را سوزاندند و جوی ارزیز را که بر حصار شهر بود، ویران کردند آنان نوشا با سقاق را به والی شهر برگزیدند و برماندگان خراج بستند و به ظاهر رفتند. (44)

چنگیز چون بخارا و سمرقند را گرفت، فقط به یک نوبت غارت بسنده کرد. به طوری که، در سال 658 هجری سمرقند به حالت قبل بازگشت.

سفر چان چون دائوسی، زاهد چینی که چنگیز او را در 616 هجری نزد خود خوانده بود تا داروی زندگی ابدی را بیابد، در سال 618 هجری به ماوراءالنهر که تا سمرقند آمده بود، بسیاری از چگونگی‌های زندگی آن زمان را روشن می‌کند. گروه زاهد چینی، از پنج شهر گذشتند و در همه شهرها مسلمانان از آنها استقبال کردند. وضع سمرقند، اندکی بدتر از شهرهای دیگر بود. آنها از دروازه شمال

شرقی وارد شهر شدند. حاکم شهر که آخای نام داشت، قراختایی بود و لقب تای سی داشت. وی با فرهنگ و تمدن چینی آشنا بود و در گفت‌وگوی چنگیز و زاهد چینی، مترجم بود. آخای نخست در قصر ناتمام محمد خوارزمشاه زندگی می‌کرد و بعد، به سمت شمال رود زرافشان نقل مکان کرد. تنگدستی مردم و بدی معیشت، دسته‌جات راهزنان را پدید آورده بود.

چنان تا بهار 619 هجری در سمرقند مقیم بود و چندین بار دیگر به سمرقند آمد. از گزارش‌هایی که فراهم کرده است، پیداست که زندگی جریان عادی یافته بود. آواز الله اکبر از مساجد برای نماز جماعت شنیده می‌شد و در ماه رمضان، ضیافت‌های شبانه برقرار بود. شهر چون زر می‌درخشید. در بهار سال 619 هجری، چینی‌ها مجالس شادی در خارج شهر تشکیل می‌دادند. به گزارش زاهد چینی، باغ‌هایی در سمرقند بود که با باغ‌های چین قابل مقایسه بود. پاییز 619 هجری در مشرق، ناراضیان شب‌ها خانه‌ها را غارت می‌کردند و آتش می‌زدند. فقر مردم به حدی بود که زاهد که مهمان چنگیز بود، با آذوقه خویش بسیاری را تغذیه می‌کرد. چنگیز پاییز 619 هجری را در سمرقند گذرانید و در آن وقت، جغتای و اوکتای، در قراکول نزدیک مصب زرافشان، به شکار مشغول بودند و هر هفته، پنجاه بار شتر از پرندگان شکار شده برای چنگیز می‌فرستادند. (45)

در شعبان سنه 651 هجری در مرغزار "کان گل"، هولاکو مورد پذیرایی مسعود بیک قرار گرفت و برای او خیمه‌ای از نمد سفید برافراشتند. (46)

سمرقند زرین تیموری

سمرقند که آهسته آهسته از زیر بار هجوم مغول قد می‌افراشت، به برکت

موقعیت جغرافیایی خود، با آمدن تیمور، دوباره به پایتختی درآمد. هنگام سفر ابن بطوطه، هنوز ویرانی‌هایی از دوره مغول ماند بود. در پاییز سال 807 هجری که سفیر اسپانیا، کلاویخویه، وارد سمرقند شد، دیواری از خشت خام در بالای خندقی ژرف گرداگرد شهر را فراگرفته بود.

تیمور گروه گروه مردم، از ترک، تازیک، یونانی، بودایی و مسیحی نسطوری را به سمرقند کوچاند و جمعیت شهر را به 150 هزار نفر رساند. مردم دوباره به امید نان و کار به سمرقند روی آوردند، کشاورزی رونق یافت و داد و ستدها، اقتصاد سمرقند را شکوفا ساخت. سمرقند مرکز هنرها شد. حریر بافان دمشق، زره سازان و شمشیرسازان آذربایجان، چینی‌سازان آسیای مرکزی، دباغان و سراجان گرجی در شهر کار می‌کردند.

در مدت 43 سالی که الغ بیک فرزند ارشد، شاهرخ حکمرانی می‌کرد و سمرقند و هرات کانون علم و هنر اسلامی بود. (47) تا زمان شاه اسماعیل صفوی، سمرقند به دست نواده‌های تیمور اداره می‌شد و شاهی بیک، از بازمانده‌های چنگیز، به سمرقند حمله کرد و بر آنجا حکم راند. در زمان سلطان حسین بایقرا، سلطان ابوسعید بن محمود، سلطان بن بیرام میرزا در سمرقند پادشاهی می‌کرد. شاه اسماعیل بایر را به سلطنت گماشت و ازبکان کنار نشستند. ولی طولی نکشید که باز جدال در گرفت و خان‌های ترک و ازبک، ماوراءالنهر را در اختیار گرفتند و گاه نیز دست نشاندگی شاهان ایران بودند. تا اینکه در سال 1285 هجری، قوای روس به رهبری ژنرال کوفمن، شهر سمرقند را تسخیر کردند و شهر از رونق خویش افتاد. و بالاخره آنکه، در سال 1924 م. با تأسیس جمهوری ازبکستان و تعیین سمرقند به‌عنوان مرکز اداری، رونق تازه یافت. (48)

شهر سمرقند بعد از فروپاشی شوروی با 2/050/000 نفر جمعیت، دومین شهر بزرگ ازبکستان محسوب می‌شود.

جاده ابریشم سمرقند

سمرقند، شهری بزرگ که از چهار طرف به چین، ترکستان و خراسان می‌پیوست و در مسیر جاده ابریشم در داد و ستد جهانی شرکت داشت، همیشه در معرض جریان‌های سیاسی، فرهنگی، هنری و اقتصادی قرار می‌گرفت و ویژگی خاصی به دست آورده بود. راه‌های چین و هند به مدیترانه، از ماوراءالنهر می‌گذشت. در قرن پانزدهم میلادی، راه آسیای مرکزی، راه عمده ارتباطی جهان آن روز به شمار می‌رفت. از یک سو زائران بودایی و مبلغان آنها از چین می‌گذشتند تا خود را به معابد هند برسانند و از سوی دیگر، مبلغان مسیحی نسطوری از کشور ایران ساسانی به چین مهاجرت می‌کردند. (49)

در سال 55 هجری، فیروز یزدگرد به چین پناه برد و حتی سفر یزدگرد به مرو، برای جلب کمک چینی‌ها انجام گرفت. فیروز به چین رفت و به صورت یکی از سرداران محافظ امپراتور درآمد و پسرش بعد از او، به نام چینی نی‌نی شعب در آن جا ماند.

اصطخری می‌گوید: ساکنان ماوراءالنهر همه چیز را به حد وفور داشتند و به هیچ محصول کشور دیگر محتاج نبودند. ابن فقیه، چین را با خراسان آن روز برابر می‌دانسته است. این رونق اقتصادی سبب شده بود که پیوسته گروه‌های مختلف از چین به آن شهر سفر کنند. بنا بر منابع چینی، بین سال‌های 647-627 میلادی، فقط از سمرقند و محل‌های اطراف آن، 20 هیأت ایلچی‌گری به چین روانه شده بودند و

با کاروان‌های تجارتي به داد و ستد می‌پرداختند. (50)

چینی‌ها می‌کوشیدند از سقوط ترکان در برابر مسلمانان بهره‌گیری کنند و قدرت خویش را در ماوراءالنهر توسعه دهند. در سال 131 هجری سویاب را ویران کردند. گویا اشخیز فرغانه، چینی‌ها را علیه فرمانفرمای چاچ برانگیخته بود و از طرفی فرزند سویاب، از اعراب علیه چینی‌ها یاری خواسته بود. زیادبن صالح، لشکریان چین را در 134 هجری که تحت فرمان گاتو - سیان - چژی بودند، شکست داد.

در زمان خاندان تانگ، در سال‌های 618-598 م. با اتحاد شمال و جنوب چین، به مذهب بودا اهمیت خاص داده شد و زائر معروف چینی به نام یوآ چوآ، عازم سفر به هند شد و از طریق ترکستان، به سمرقند رفت. بنا به گزارش وی، بیشتر سرزمین‌ها در آن زمان، هنوز کاملاً بودایی بود. (51)

وقتی قتیبه سردار خلیفه ولید به ماوراءالنهر نزدیک شد، فرمانروایان سمرقند - بخارا و اتحادیه ترکان غربی، از چین یاری خواستند و این نشان می‌داد که دولت‌های آسیای مرکزی، تسلط مبهم چین را پذیرفته بودند و به عبارت دیگر، وقتی خطر اعراب را نزدیک دیدند، با شتاب سر به اطاعت چینی‌ها آوردند. در این زمان، دربار امپراتور تانگ، از آشوب‌های پس از مرگ خاقان (وو) آسوده شده بود و مینگ‌هوا آماده بود به پیشنهادهای صلح سفیران عرب مسلمان که به چین رفته بودند، گوش دهد و پذیرش آنها را مناسبتر از کمک به همسایگان خود می‌دانست. جالب آنکه، در سال 713 میلادی وقتی سفیران مسلمان به دربار خاقان چین رسیدند، نه تنها مورد پذیرایی قرار گرفتند، بلکه علیرغم اینکه در برابر خاقان چین سر به زمین نیاوردند و تشریفات رایج مغایر با ارزش‌های اسلامی را انجام ندادند، بازتابی سیاسی انجام نگرفت و کدورتی پیش نیامد. هدف عرب‌ها از چنین

مأموریتی، جلوگیری از کمک چین به ایالات آسیای مرکزی بود. چینی‌ها برای دولت‌های آسیای مرکزی چون سمرقند کاری انجام ندادند. تنها در سال 751 م. بود که چینی‌ها به کمک دولت‌های کوچک محلی در آسیای مرکزی اقدام کردند. زیاد، سردار خلیفه ابوالعباس سفاح، فرماندهی قشون عرب را به عهده داشت و چینی‌ها شکست خوردند. (52) با آغاز خلافت ابوجعفر منصور در سال 756 میلادی، ارتباط دوستانه با چین برقرار گردید و با آمدن قتیبه در ماوراءالنهر و پیروزی بر آنها، در سمرقند و بخارا، راه تجارتي چین دوباره رونق یافت.

رونق صنعت کاغذسازی در سمرقند که در روزگار قدیم از شهرت خاصی برخوردار بود، نشانه تأثیر فرهنگ چین در سمرقند است. بنا به اخبار اسلامی، عده‌ای از صنعت‌گران چینی که در سال 134 هجری به اسارت زیادبن صالح در آمده بودند، کاغذسازی را به اهالی سمرقند آموختند. اما به عقیده استاد کاراباچک، ساختن کاغذ از پارچه‌های کهنه، از اختراعات سمرقندیان بود. بررسی‌ها نشان می‌دهند که در قرن چهارم هجری، کاغذ سمرقندی؛ کاغذ پایپروس و کاغذ پوستی را از بازارها بیرون رانده بود. (53)

در سمرقند نوعی پارچه سیمگون صادر می‌شد که ظرافت آن مشهور بود و پارچه‌های ابریشمی سمرقند به سرزمین ترکان صادر می‌گردید. فاتحان عرب مقدار زیادی از محصولات چینی را در ماوراءالنهر یافتند. تأثیری که کارهای صنعت‌گران چینی در مسلمانان بجا گذاشت، از این‌جا پیداست که اعراب بعدها هر ظرف زیبایی که ماهرانه ساخته شده بود، چینی خواندند.

علم و هنر در سمرقند

سمرقند کهن‌سال، از مراکز باستانی تمدن و فرهنگ و هنر بوده است. با توجه به قدمت این شهر که بارها پایتخت قرار گرفته است، می‌توان تجلیات علمی، هنری، دینی و عرفانی را در آن مورد بررسی قرار داد. سمرقند به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص، پیوسته محل برخورد فرهنگ‌های گوناگون بوده و همین امر، سبب پیشرفت آن در همه زمینه‌ها گردید. یونانی‌ها، سلوکی‌ها، کوشانی‌ها و مسلمان‌ها هر کدام ویژگی‌هایی را به علم و هنر و فرهنگ آن افزودند. (54) رونقی که بعد از اسلام با تأسیس مساجد، در علوم دینی به وجود آمد، معنویت خاصی به سمرقند بخشید که از آن در بخش مربوط به ادیان سخن خواهیم گفت. با فروپاشی خلافت و ایجاد آرامش نسبی در ماوراءالنهر، سامانیان، بخارا و سمرقند را دوباره به شهرهای سرشناس تاریخی بدل کردند. اطلاعات رودکی از موسیقی و شگفتی ابن‌سینا در زمان نوح بن منصور از کتابخانه‌های بخارا، خود از عمق فرهنگی و هنری آن حکایت می‌کند.

حفاری‌های باستان‌شناسان روسی در سال 1921 در ویرانه‌های قلعه کوه مغ در پنج کیلومتری سمرقند و بررسی اوراق مکشوفه در سرزمین سغد و کاخ دیواشتیج یا دیواشتیک، آخرین شاه سمرقند که از زیرخاک برآورده‌اند و نیز نقاشی‌های رنگین و مُنقش دیواره‌ها، بیشتر هنر دوره ساسانی را نشان می‌دهد. داستان‌هایی از آیین سیاوش یا آیین مانی در آنها به تصویر کشیده شده است که تأثیر هنر دوره ساسانی را همراه با داستان‌های حماسی اساطیری نشان می‌دهد.

در اواخر قرن هشتم، امیر تیمور در آسیای میانه امپراتوری وسیعی تشکیل داد. او با موارث هنری غزنویان، خوارزمشاهیان، آثار هنری اسلامی، چینی، هندی و مغولی که در برابر خویش داشت، کوشید همه آنها را در سمرقند به تجلی در آورد؛

به طوری که در سال 807 هجری از آغاز سده نهم که تیمور سمرقند را پایتخت خویش قرار داد، شهر دوباره جان گرفت و از زیر بار هجوم مغولان پشت راست کرد. (55) علاقه‌ای که تیمور به آبادانی پایتخت خویش و تشویق هنرمندان و صنعت‌گران داشت، سبب شد که سمرقند در اندک زمانی، به صورت یکی از مهمترین کانون‌های هنری درآید. مشهور است که تیمور ضمن لشکرکشی‌ها و جنگ‌هایش از "فرارود" گرفته تا آن سوی ارس و از "سفیدرود" تا کنار دجله، هر جا هنرمند یا صنعت‌گری می‌یافت، او را به سمرقند می‌فرستاد.

در زمان شاهرخ تیموری، هرات و سمرقند رونق خویش را حفظ کردند. در سمرقند، رصدخانه تازه‌ای با طرح رصدخانه مراغه، به دست الغ بیک تأسیس شد؛ زیرا این امیر خود منجم بود و به علم نجوم علاقه داشت. در گروه منجمان، غیاث‌الدین جمشید کاشانی، ریاضی‌دان معروف و قاضی‌زاده رومی و چند منجم دیگر حضور داشتند و با تألیف زیچ الغ بیک، که از نجوم رصدی به شمار می‌رود، کار مهمی برای رصدخانه تازه ثوابت انجام دادند.

رصدخانه سمرقند، مجهز به آلات نجومی دقیقی بود که قوسی در نصف‌النهار به ارتفاع 50 متر، از آن جمله به‌شمار می‌رفت. (56) رصدخانه سمرقند، با مقیاسی بزرگ به تقلید از رصدخانه مراغه ساخته شد. زیرا الغ بیک آگاهانه کوشیده بود که از نو محیط فعالیت و آلات رصدی را در سمرقند فراهم آورد. نکته قابل تأمل اینکه، رصدخانه‌های تیلوبراهه و کپلر، بر گرده رصدخانه مراغه و سمرقند ساخته شد و با آلات نجومی مشابه آنها مجهز شد. (57)

رصدخانه الغ بیک، در بیرون شهر و بر فراز تپه، در کنار رود زرافشان قرار داشت و در سال 1908 م. یکی از باستان‌شناسان روسی، محل آن را شناسایی کرد.

(58)

معماری، ضرب سکه، خط در سمرقند

مهم‌ترین نمونه هنر معماری عهد تیمور را در سمرقند نزدیک آرامگاه قُثم بن عباس، نخستین مُبلغ اسلامی سمرقند، می‌توان دید که عبارت است از چندین مسجد و آرامگاه که به خود تیمور و بستگان وی مربوط است. نبوغ و کاردانی نخبه‌ترین هنرمندان، در ساخت کاشی‌های مُعرق، گنبدسازی، تزئین مناره، خط و رنگ‌آمیزی به کار گرفته شده است. سکه‌هایی که در نیمه اول قرن سوم هجری به دست آمده و در موزه کابل نگهداری می‌شود، به خط نسخ کوفی است و در تاریخ 201 هجری، در سمرقند ضرب شده‌اند. (59) اصطخری می‌گوید:

«معاملت مردم سمرقند به زر باشد و به درم اسماعیلی شکسته و

نقدی دیگر هست که آن را محمدی گویند و جز در اعمال سمرقند

هیچ جای دیگر نرود.»

این امر نشان می‌دهد که سمرقند از نظر ضرب سکه و ذوب فلز و نیز شیوه مکاتبات اداری در چه وضعیتی بوده است. در دوره‌های غزنویان و سلجوقیان، خوارزمشاهیان و غوریان هنر خط نویسی کوفی و نسخ و ثلث در سمرقند، بلخ و مشهد دیده می‌شود. در دوره تیمور در ترکستان شیوه خاصی در ثلث و ریحان و رقع و نسخ به وجود آمد که بدان شیوه ترکستانی می‌گفتند و آن را مخلوطی از ثلث و ریحان و محقق می‌توان گفت. نمونه آن، قرآن با ترجمه ترکی جغتایی به خط محمد بن شیخ یوسف اناری، معروف به سید الخطاط (وفات 737 هجری) است که در گنجینه قرآن مشهد رضوی موجود است.

نمونه بسیار زیبای جلی متمایل به تعلیق، در تاریخ یکی از بناهای شاه‌زنده

سمرقند به سال 762 هجری و بر سنگ مرقد قثم بن عباس، نگاشته شده به سال 753 هجری، دیده می‌شود. (60)

در ابنیه و کتب دوره تیموری، خط کوفی با انواع تزیینی آن چون مشجر و مشکول در بیرون گنبد امیر تیمور در سمرقند و انواع معقلی، هندسی و معقل، در خشتکاری‌های مسجد گوهرشاد، شاه زنده سمرقند و اقسام خطوط ثلث، کوفی، معقلی، ریحان، نسخ، محقق و توقیع نیز در نوشته‌ها دیده می‌شود.

ولی در قرن هشتم و قرون بعد، کاشی‌های چینی نمای حرم مطهر حضرت رضا(ع) و امثال آن، در قم تهیه می‌شد و از آن‌جا به مشهد، بخارا و سمرقند می‌بردند. بیشتر کاشی‌های معرق و خشتی هفت رنگ، از این کاشی‌ها درست شده است. (61)

مهم‌ترین آثار تاریخی سمرقند عبارت‌اند از:

- 1- مسجد بی‌بی خانم، زن اول تیمور که در سال 802 هجری آغاز شد و در سال 807 هجری پایان یافت. کاشی‌های مسجد به رنگ کبود است.
- 2- مدرسه الغ بیک در محل ریگستان در مرکز شهر
- 3- مدرسه طلاکاری در شمال غربی ریگستان
- 4- مدرسه سیره‌دار روبروی مدرسه الغ بیک
- 5- گور امیر در سال 807 هجری برای نوه تیمور ساختند.

ادیان در سمرقند

در نقاشی‌های دیواری پرستشگاه شماره یک و دو (پنج کنت) و نیز در دیواره شرقی ایوان کوچک قصر سعیدی در شارستان اشروسنه، شماری از ایزدان ایرانی و سعیدی نشان داده شده‌اند. در یکی از تصویرهایی که مضمون آن مراسم، به خاک

سپاری حاکمان و سوگواری است تابوت شاهزاده‌ای جوان تصویر شده است و ایزدان و آدمیان در مرگ او به سوگ نشستند. بسیاری از پژوهندگان، شاهزاده در گذشته را، سیاوش پهلوان حماسه ملی ایران و بنیانگذار شهر بخارا و تکمیل کننده شهر سمرقند می‌دانند. صحنه‌های سوگواری پنجیکنت، ترکیبی از مراسم سوگواری ایرانیان ماوراءالنهر و مراسمی است که از طرف زرتشت منع شده بود و نشانه‌ای از آمیزش آیین نیایی بومی و آیین "آدونیس" یونانی - ایرانی است.

یکی دیگر از تصاویر نشان می‌دهد، ایزد بانوی نانا دارای چهار بازو است و در ایوان‌شارستان اشروسته بر سریری همچون شیر نشسته است و نمادهای خورشید و ماه را در دودست از چهار دست دارد. نانای سغدی، ویژگی‌های ایزد دیگری به نام ایزد بانوی رود را مشخص می‌کند. ایزد بانوی رود، هاله نوری بر گرد سر خویش دارد؛ دارای دو بازوی گشوده بر سریری زرین است که بر پشت سگی بالدار، که در اصل یک جفت بوده‌اند ولی یک سگ آن ویران شده است، نشسته و تاجی با چندین دایره به شکل گل نیلوفر بر سر و لباسی فراخ و کمربندی زینتی و کلاهی بر سر دارد. در جانب دیگر او، مشخص است که بر شانه‌اش آتش زبانه می‌کشد و نوری بر گرد سرش، به شیوه ایزد میترا ایرانیان، منقوش بر سکه‌های کوشانی سده دوم دیده می‌شود. (62)

بر دیواره کاخ دیواشتیج آخرین شاه سغد و سمرقند، نشانه‌های دیگری از هنر دوره ساسانی را نشان می‌دهد که با داستان‌های شاهنامه و آیین مانویان سازگار است. تا زمان این شاه سمرقندی، خانقاه مانویان در سمرقند بوده و ایشان را نعوشاک می‌خواندند و تا آغاز حمله اعراب به ماوراءالنهر، خط مانوی در آنجا، بنا به قول ابن‌الندیم رواج داشته است. (63) سخنان ابن حوقل درباره مجسمه‌های حیوانات در میدان‌های سمرقند که به‌رغم مقررات اسلامی برپا بوده‌اند، بسیار جالب

توجه است. وی می‌گوید تکه تصاویر شگفت‌انگیز اسبان، گاوان نر، شتران و بُزان وحشی از چوب سرو تراشیده‌اند. این مجسمه‌ها یکی در برابر دیگری برپاست و گویی به یکدیگر می‌نگرند و می‌خواهند جنگ یا زورآزمایی کنند.

افرادی که در خوارزم و سمرقند پیرو کیش پارسیان و در فرمان آنها بودند، مانند ایرانیان، روزشمار را مراعات می‌کردند و بر سیصدوشصت روز سال می‌گرفتند. این امر نشان می‌دهد که آداب و رسوم ایرانیان چه از نظر اعتقادی و چه از نظر فرهنگی، مورد توجه آنها بود. در نسخه اوستایی پهلوی که در قرن هشتم میلادی در سمرقند به دست آمده است، از ساختن شهر نوازک در بلخ با میان نشان می‌دهد. به قول مؤلف مسالک و ممالک گیرکان، در سرماق دکانهایی دارند که بر جوی وقف کرده‌اند و زمستان و تابستان این رسم نگاه می‌دارند. (64) و نشان می‌دهد که زرتشتیان در دوره‌های اسلامی، در سمرقند به سر می‌بردند و دین زرتشت از زمانی که در بلخ گسترش یافته بود، در ماوراءالنهر نیز رواج داشته است.

در زمان خاندان تانگ به سال 618-598 م. زائر معروف چینی به نام یوآچوآ که به سمرقند آمده بود می‌گوید که بیشتر سرزمین‌ها کاملاً بودایی بودند. (65) این دلیل دیگری است که مذهب بودا، خاصه در دوره کوشانیان که مدتی بر سمرقند حکم رانده بودند، مورد توجه بوده و پیروانی داشته است.

مسیحیت در سمرقند

در آغاز قرن چهارم میلادی، "پاپایر عگائی"، اسقف مسیحی سلوکیه تیسفون، کوشید تمام فرق مسیحی ایران را در زیر چتر حمایتی روحانی تیسفون در آورد. این امر سبب مجادلات فراوان شد و به موجب نامه‌ای، شاهپور دوم به شاهزادگان

کشور آرامی نوشت تا مالیات و خراج قوم نصاری را که در کشور زندگی می کنند، وصول کنند، و به خزانه فرستند. (66)

مسیحیان در ایران پیش از اسلام، تشکیلات مذهبی گسترده داشتند. اصطخری در مسالک و ممالک اشاره دارد به اینکه:

«در کوه‌های شاوودار یاساو که در جنوب سمرقند است و روستایی در آن است و به خوش آب و هوا بودن مشهور می باشد، جایگاهی هست که ترسایان آنجا گرد آیند و عبادت کنند و آن را وقف بسیار است و این جایگه را وزگرد خوانند.» (67)

ابن حوقل به تفصیل آورده است که نسطوریان در آنجا کلیسا و حجره داشتند. ابن حوقل مسیحیان بسیاری از اهل بین‌النهرین را در آنجا دیده بود که برای ریاضت و استفاده از هوای سالم، بدانجا آمده بودند. یاتکین، باستان‌شناس روس، این قریه مسیحی را همان کنگر کنونی، در بخش ارگوت می داند. (68)

مسیحیت در دوره‌های سامانی و قراختائیان و مغولان رواج داشت و به تدریج که سیادت اسلام در آن ناحیه رو به افول نهاد، آنها به فکر انتقام افتادند. در زمان گیوک خان مغول، اندیشه‌ای پدید آمد که اتحادی میان مغولان و مسیحیان علیه مسلمانان بسته شود. در سال 646 هجری، رسولان "ایلچکدای" از طرف گیوک برای جنگ علیه اسماعیلیان و خلیفه بغداد فرستاده شده بودند و در جزیره قبرس، به حضور سن لویی رسیدند. رسولان به وی گفتند که مادر گیوک مسیحی است و خود گیوک به اتفاق 18 تن از شاهزادگان و بزرگان، به دین مسیح در آمده‌اند و ایلچکدای سال‌هاست که تعمید یافته و عازم بغداد است که از توهینی که خوارزمیان به خداوند مسیح کرده‌اند، انتقام بگیرد.

ایلچکدای در نامه‌ای از شاه خواسته بود که میان مسیحیان پیرو مذاهب گوناگون، فرقی نگذارد و ارمنیان، نسطوریان، یعقوبیان و کاتولیک‌ها با هم برابر باشند. شاه قبرس، پیش از رسیدن رسولان، به محض ورود سن‌لوتی، نامه کونتابل ارمنی را که در 627 هجری در سمرقند نوشته شده بود، به سن‌لوتی نشان داد. در آن نامه از موفقیت‌های مسیحیان در میان مغولان سخن‌رفته بود. نویسنده نامه، شخصاً در کلیسای محل (سمرقند) حضور یافته و تصویر مسیح و سه پادشاه محبوس را دیده بود. تأثیری که اقامت برادر پادشاه ارمنستان در سمرقند در وی کرده بود، گواه مبارزه‌ایست که میان مسلمانان و مسیحیان آن شهر جریان داشته است؛ روایت عجیب مارکوپولو درباره کلیسای یحیی تعمید دهنده، نشانگر این مبارزه بود. گویا کلیسای مزبور در زمان مسیحی شدن جغتای ساخته شده بود و برای بنای آن، از پایه یک مسجد، با اجازه خان‌سنگی برداشته بودند و آن را زیر ستون میانی کلیسا که تکیه‌گاه اصلی گنبد بنا بود، قرار دادند. چون جغتای درگذشت، مسلمانان مسیحیان را مجبور کردند تا سنگ را به مسجد بازگردانند و برخلاف انتظار، بنا فرو نریخت و به قول سید اشرف‌الدین، شیخ خانقاه نورالدین اعمی حق به حق‌دار رسید. مسیحیت در سمرقند در قرن هفتم هجری هم‌چنان رواج داشت. در سال 708 هجری، پاپ اسقفی کاتولیک را به سمرقند فرستاده بود. در سال 1886 م. در سواحل چو، گورستان مشهور نسطوری کشف شد. بجز نسطوریان سمرقند و یعقوبیان یارکند و سمرقند، ارمنیان هفت آب نیز قابل ذکر هستند. (69)

سمرقند قبه‌الاسلام

روحانیت سمرقند، بعد از اسلام چهره‌ای خاص یافت. حدیثی از پیغمبر (ص)

روایت شده بود که سمرقند جایگاه همسران و باغی از باغ‌های بهشت و چشمه سارش از بهشت است. به اعتقاد اکثر علما و مشایخ، این چشمه در جوی آب رحمت است که از جوشش چشمه‌های بسیار به وجود می‌آید. گویند آب رحمت را امیر مهاجر در دامنه جنوبی کوه کوهک کنده و جاری ساخت و عادت مردم این شهر است که در آخر سال عجم، شب دوشنبه آخر سال بر لب آب جوی رحمت جمع می‌شوند و در آن جوی غسل و طهارت می‌کنند و تبرک می‌جویند. (70)

از سال 48 هجری، ماوراءالنهر مورد توجه مسلمانان قرار گرفت و قتیبه بن مسلم بن عمرو بن حصین باهلی، ماوراءالنهر و ترکستان را فتح کرد. هنگام فتح سمرقند به دست سعید بن عثمان، از سرداران او، یکی قثم بن عباس بود با 10 نفر از صحابه و بسیاری از تابعین. شیخ ابومنصور ماتریدی گفته است که در سمرقند، بسیاری از تابعین آسوده‌اند و قبر قثم که به شاه زنده معروف است و مورد ارادت و زیارت مردم سمرقند است، نشان از اهمیت مذهبی آن شهر می‌دهد.

شیعیان در سمرقند جایگاه خاصی داشتند. وقتی یحیی بن زید در خراسان خروج کرد، علویان در خراسان و ماوراءالنهر نفوذ خاصی داشتند و سمرقند پایگاه ایشان بود. هم زمان با قیام ابومسلم که سمرقند مورد توجه قرار گرفت، سکه‌هایی به دست آمده است که ابومسلم به نام عبدالرحمن بن مسلم علوی زده بود. بومیان سمرقند که معتقد به اعتقاد و انتقال ارواح و تناسخ بودند، به اعتقادات ابومسلم که از آمیختگی بین اسلام و عقاید آنها به وجود آورده بود، توجه کردند.

در پایان حکومت مغولان در ناحیه سمرقند، به سال 767 هجری، سربداران سمرقند علیه مغولان قیام کردند و چنان‌که گذشت، نامه خان مغول به قبرس، جدال علیه مسلمانان و اسماعیلیان بود که خود نشانه نفوذ اسماعیلیان در سمرقند است.

(71)

صائبین و مانویان نیز در سمرقند می‌زیستند و اشاره ابوریحان بدین فرق، نشانهٔ تساهل و تسامح اعتقادی در سمرقند می‌باشد. (72)

زبان مردم سمرقند

سغدی، خطی است که زبان سغدی را بدان می‌نوشتند و زبان سغدی از زبان‌های ایرانی شرقی است که زبان فرهنگ و ادبیات و بازرگانی بوده است و تا مرز چین نفوذ داشته و بدان سخن می‌گفته‌اند. زبان سغدی، زبان قدیم مردم سمرقند است. پیش از کشف اسناد، کلمهٔ سغدی در مورد زبان به کار نمی‌رفت؛ بلکه آن را به مردمی اطلاق می‌کردند که مرکز آنها شهر سمرقند بوده است. خط سغدی به دو شکل به دست ما رسیده است. نخست، در متون بودایی که در آسیای مرکزی به دست آمده به کار می‌رفته است. (73) در لغت نامه دهخدا بدان اشاره شده است. زبان سغدی فراموش شده و تنها اثر زنده‌ای که امروز از آن به جا مانده، گویش یغناپی است که در دهکده کوچک یغناپ سمرقند ازبکستان بدان گفتگو می‌کنند و بنا بر موازین زبان‌شناسی، دنبالهٔ زبان سغدی است.

مقدمه محققانهٔ دکتر رجایی بخارایی در کتاب "لهجه بخارائی"، ما را به لهجه سمرقندی که لهجه‌ای خاص است، رهنمون می‌سازد. به گفتهٔ او، پارسی نو که به زبان پارسی بعد از اسلام گفته می‌شود، در ناحیه و شهرهای شرقی رواج گرفت و ریشه در پارسی باستان و پارسی میانه دارد. زبان مردم شرق، خاصه خراسان و ماوراءالنهر، لهجه دری است که دنبالهٔ لهجه پهلوی به شمار می‌رود و بر اثر گذشت زمان، تغییرات زبانی یافته است. با توجه به زبان سغدی و شباهت آن با خط پهلوی، قرابت و شباهت زبان‌های باستانی را می‌توان دریافت که به تدریج زبان

دری بعد از اسلام، بر سغدی پیشی گرفته است.
ابوالیبی عباس بن طرخان یکی از شاعران ایرانی است که به زبان عربی نیز
شعر می‌سرود و در خدمت آل برمک بود. او دو بیت از تأسف خویش بر ویرانه‌های
سمرقند که به دست اعراب انجام شده بود را به زبان دری چنین می‌سراید:

سمرکند کندمند بذنیت کمی اوفکند

از چاچ ته بهی همیشه ته خهی

* * *

سمرقند ویران که ترا بدین حال افکند؟

تو از چاچ بهتری همیشه تو خوبی

شعر فوق، به لهجه دری سمرقندی است. شاعر آن، از طرخانان سمرقند است و
طرخانان ترک، بر سمرقند حکم می‌راندند و زبانشان دری بوده است. با توجه به
تحقیقات به عمل آمده، می‌توان گفت مادر و ریشه زبان امروزی ایران، همان لغت
ماوراءالنهری بوده که با عربی در آمیخته و به قول منوچهری:

یک مرغ سرود پارسی خواند یک مرغ سرود ماوراءالنهری (74)

مردم بلخ، سمرقند و بخارا، همیشه به زبان دری سخن می‌گفتند. با توجه به
اینکه سغد از قدیم دو پایتخت داشت، یکی بخارا و یکی سمرقند، تا زمان بوعلی
سینا، مردم ماوراءالنهر به فارسی سخن می‌گفتند.

فتوای علماء ماوراءالنهر درباره زبان فارسی و اسلام و فقهای که منصور
سامانی از آنان برای برگرداندن تفسیر طبری از تازی به فارسی نظر خواسته است،
قابل توجه می‌باشد. علمای بزرگ بلخ، بخارا، سمرقند و فرغانه بودند که به پایتخت
آمدند و جملگی به برگرداندن تفسیر طبری به پارسی فتوا دادند. فتوا چنین نشان
می‌دهد:

1- زبان فارسی در سرزمین‌های فارسی زبان، برای بیان شریعت و احکام اسلامی و تفسیر کلام خدا همان حکم را دارد که زبان عربی در سرزمین‌های عربی زبان.

2- زبان فارسی به سبب پیشینه کهن، در شرایع آسمانی آن مایه و منزلت دارد و حامل شریعت اسلامی و کتاب آسمانی باشد.

3- نزول قرآن به زبان عربی، بدان جهت بود که پیغمبر از میان عرب برخاسته بود. (75)

این امر نشان می‌دهد که در ماوراءالنهر، زبان فارسی، زبان رسمی مردم بوده است و به قول نرشخی در تاریخ بخارا، وقتی اشرس بن عبیدالله از طرف هشام بر ماوراءالنهر حاکم شد، به فکر تبلیغ افتاد و کسانی را برگزید که فارسی خوب می‌دانستند و مردم بخارا نیز تقاضا کردند که به فارسی نماز گزارند. (76)

امروز هم مردم سمرقند در ادبیات شفاهی خویش به زبان دری صحبت می‌کنند. با بررسی مداوم محققان تاجیک درباره ادبیات سمرقند، دست‌آوردهای ارزنده‌ای فراهم شده است که از میان ادبیات شفاهی و مردمی، می‌توان بسیاری از سخنان نانوشته در تاریخ را دریافت.

دیدنی‌های سمرقند امروز

مهم‌ترین مراکز دیدنی سمرقند عبارت‌اند از:

- مسجد بی‌بی خانم
- مدرسه الغ بیک که در سمرقند قرار دارد و در سال 824 هجری به دستور الغ بیک ساخته شد.
- مدرسه طلاکاری در شمال غربی گلستان که آن را پلنگ توش، حاکم

سمرقند در 1051 هجری ساخته و بسیاری از قسمت‌های این بنا طلا کاری است.

- مدرسه شیردار که روبروی مدرسه الغ بیک در بخش شرقی میدان زیگستیان است و در سال 1028 هجری ساخته شده است.

- گورامیر، بنایی که امیر تیمور برای نوه خود محمد سلطان در سال 807 هجری ساخت. ولی در سفر به چین در اقرار درگذشت و بنا گورق امیر شد. در درون دخمه گورق‌امیر، قبر سید برکت، الغ بیک، محمد سلطان و در سمت چپ گورق‌امیر، شاهرخ میرزا و میرانشاه قرار دارند.

- رصدخانه الغ بیک که درباره آن سخن گفته شد و در سال 832 هجری الغ بیک آن را بنا کرد و در سال 1908 م. یاتکین آن را کشف کرد.

- شاه زنده که بنایی در دامنه بلندی‌های افراسیاب و در گوشه قبرستان بزرگ سمرقند است. شاه زنده قبر قثم بن عباس است که در فتح سمرقند کشته شده است.

هم‌چنین در سمرقند دو مؤسسه آموزش عالی وجود دارد: یکی دانشگاه دولتی سمرقند به نام امیر علیشیر نوایی و دیگری، دانشسرای عالی صدرالدین عینی که کتابخانه معتبری دارد. (77)

و بالاخره آنکه، هنوز سمرقند شهر تاجیک نشین است و مردم به فارسی در آن سخن می‌گویند.

منابع و یادداشت‌ها:

- 1- بررسی اسامی مکان از دیدگاه Toponymie.
- 2- بررسی اسامی رودها Hydronymie.
- 3- بررسی اسامی افراد Antyoponymie.
- 4- آینه میراث، سال اول، شماره 2، بهمن و اسفند 1376، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- 5- علی مظاهری، جاده ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، 1373، ج 2، ص 711.
- 6- برهان قاطع.
- 7- میرشخی، تاریخ بخارا، تلخیص ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1351، ص 206.
- 8- مجله مردم گیاه، شماره 1 و 2، تاجیکستان، دوشنبه، 1372.
- 9- رنجبر، خراسان بزرگ، تهران، امیرکبیر، 1363، ص 163.
- 10- مجله سیمرغ، سال یکم، شماره 7 و 8، 1369.
- 11- کند درپارسی باستان Kantas و سغدی Kanp (شهر، مشتق از کندن)، برهان قاطع، ص 26.
- 12- عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت، تهران، اساطیر، 1366، ص 17.
- 13- مجمل التواریخ و القصص، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، بی نا، 1318، ص 158.
- 14- ابوسعید عبدالحی گردیزی، زین الاخبار «تاریخ گردیزی»، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، 1363، ص 9.
- 15- حسین بن محمد ثعالبی مرغنی، شاهنامه کهن، ترجمه سیدمحمد روحانی، دانشگاه مشهد، 1375، ص 240.
- 16- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، تهران، دنیای کتاب، 1362، ص 245.
- 17- رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی، 1364، صص 251 و 349.
- 18- بسوس در تلاشی دیگر، در شهر کش اسیر و به جرم کشتن داریوش، محکوم به مرگ

- شد. جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: ابوطالب میرعابدینی، بلخ در ادب فارسی، تهران، نشر صدوق، 1371، ص 97.
- 19- رنجبر، همان، ص 199، و دیاکونوف، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، 1351، ص 211.
- 20- آرتور کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن سینا، 1315، ص 524.
- 21- تاریخ بلخ، ص 43.
- 22- میرشیخی، همان، ص 31.
- 23- عطاالملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح قزوینی، تهران، ارغوان، 1370، ج 1، ص 74.
- 24- و. و. بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ، 1352، ص 43.
- 25- احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، 1371، ج 1، ص 245، نیز ن.ک. به: بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ، 1336، ص 295، نیز ن.ک. به: تاریخ طبری، ص 276.
- 26- میرشیخی، همان، ص 238.
- 27- عبدالحسین زرین کوب، همان، ص 131.
- 28- پیشین، ص 165.
- 29- پیشین، ص 173.
- 30- رنجبر، همان، ص 167، به نقل از ابن اثیر، ج 9، ص 141.
- 31- الهامد مفتاح، جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، 1376، ص 131.
- 32- بارتولد، همان، ص 516.
- 33- میرشیخی، همان، ص 124.
- 34- کلیفورد ادموند باسورث، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران، زوار، بی تا، ص 261.
- 35- بارتولد، همان، ص 422.

- 36- دیوان رودکی، ص 41.
- 37- بارتولد، همان، ص 14.
- 38- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ترجمه، دکتر فیاض و دکتر غنی، تهران، زوار، 1322، ص 247.
- 39- ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوسی، 1371، ج 1، ص 181.
- 40- همان، ج 2، ص 7.
- 41- بارتولد، همان، صص 641 و 660 و 662 و 663.
- 42- پیشین، صص 663-762.
- 43- عطاءالملک جوینی، همان، ج 1، ص 90.
- 44- پیشین، ص 94.
- 45- بارتولد، همان، صص 936-942.
- 46- عطاءالملک جوینی، همان، ص 98.
- 47- سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، 1377، ص 10.
- 48- رنجبر، همان، ص 170.
- 49- الهامد مفتاح، همان، صص 186 و 147.
- 50- عبدالغنی میرزایف، رودکی سمرقندی، دوشنبه، نشر دولتی تاجیکستان، 1375، ص 10.
- 51- تاریخ فرهنگ چین، صص 323-374.
- 52- تاریخ فرهنگ چین، صص 324-374.
- 53- و. و. بارتولد، همان، ص 507.
- 54- مجله سیمرخ، سال 1، شماره 7 و 8.
- 55- ابوالقاسم طاهری، جغرافیای تاریخی خراسان، تهران، بی‌نا، 1345، ص 11.
- 56- مهدی فرشاد، تاریخ علم در ایران، ج 2، ص 845.
- 57- احمد آرام، علم در اسلام، صص 192-123-113-28.
- 58- مجله سیمرخ، سال یکم، شماره 8 و 9.
- 59- ابن خرداد به، المسالک و الممالک، بغداد، بی‌نا، بی‌تا، ص 253.

- 60- عبدالحی حبیبی کامل، تاریخ خط نوشته‌های کهن افغانستان، بی‌تا، بی‌نا، 1350، صص 71 و 87 و 90.
- 61- عبدالحمید مولوی، آثار باستانی خراسان، تهران، انجمن آثار ملی، 1351، ج 1، صص 106 و 509.
- 62- گیتی آذری، "ایزدان ایرانی در نقاشی‌های سغدی"، ترجمه بهار، مجله سیمرخ، تابستان 73.
- 63- سهم ایرانیان در آفرینش پیدایش خط، ص 7.
- 64- ابن خرداد به، همان، ص 247.
- 65- تاریخ فرهنگ چین، ص 374.
- 66- کریستین سن، همان، ص 290.
- 67- ابن خرداد به، همان، ص 252.
- 68- بارتولد، همان، ص 229.
- 69- پیشین، ص 36.
- 70- محمد بن عبدالجلیل سمرقندی، قندیه، به کوشش ایرج افشار، تهران، طهوری، 1334، ص 10. نیز ن.ک. به: ابوطاهر خواجه سمرقندی، سمریه در بیان اوصاف طبیعی و فراوان سمرقند، به کوشش ایرج افشار، تهران، نشر فرهنگ ایران، 1343، ص 10. و نیز بنگرید به: محمد بن عبدالجلیل سمرقندی و ابوطاهر خواجه سمرقندی، قندیه و سمریه، به کوشش مهدی افشار، تهران، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، 1367.
- 71- اسلام و ایران، ص 374.
- 72- ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، ابن سینا، 1352، ص 270.
- 73- عبدالحسین زرین کوب، همان، ص 168.
- 74- محمد گلین (به کوشش)، بهار و ادب فارسی، تهران، حبیبی، 1371، ج 1، ص 234.
- 75- محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران، تهران، انتشارات توس، 1375.
- 76- میرشیخی، همان، ص 183.
- 77- اکبریان، "گزارش‌ها"، مجله سیمرخ، سال یکم، شماره 7.